

بچند و دنیا را دست عشق تقدیر و جهان بیکما دست
می آردست که چنانچه در بخشش دنیا رود دم نتواند
چون دست غمت مرگ نیست راند بر فرق کوه کوه است
افتند و از آنجا آن تکمیری از دست عشق و
می بماند و لا ابا و از صفت حین و ترسناک تا
در عاقبت دلبرند و در ممالک از جان سپردن با عشق
این از مفلو و عقل آفرین است و دلبری آن از غایبی
نور کشف و نشین این به لاکا و در جهان کند و آن است
حاد و آنجا مد **رباعی** ما مست معریم زنده جلاک در
عشق نفاذ با پدید زهرا که صد سال پیش عشق اگر نینوم
آن مایه عمر جاودان است هر باکی و از آن جمله تو صبح است
و نیاز مست عشق و سر محبت نار نینانرا از نگاه تیرغ
و سر بلندی باستان تو وضع و نیاز مندی اندازد و
غزیران جهان از او بی عزت و کامکاری اخصصیت
و صواری افکند **رباعی** بر غایبی جا که در دل بی غم
بسخت نشین کند و آوست در

در حین که ابا تو بر کاشفت **رباعی** سز در تو نفاذ بود
سکر اینیاز با و یکبار دست و از جمله انی است
از تو صید و حقایق از ورق و موجد که بر محضر و کار
و صیقل و نثار ماندت نزه کشفی بجزان جام سلیبا
معرفت پیچیدگی و حال شغلان و شراب ریختن عشق
رباعی عشق تو در پیش من بی سرو بیاورد مرا که بوم عشق
کس در کام ریخت جامی از نم لادن هر بخشش کتم زبان کنم
بسخن و از آنجا شود مهوری است و مستی و حلایمی از قند
است و خود برستی راستی جیت کمال شعور و اکانت
از محبوب و مستی می عایت جهان و غفلت از هر مملو به
این دور از طریق در کات بعد و کمال نماید و آن تر
دیگان را علو درجات و بی وصال افزاید **رباعی** غم
ملک ای خونم اگر می نوشم در عاشقی و داده هستی کو شوم
چون بشیارم نشسته با چهارم چون پندوشم جبارم بودم
و از آن محلا آن است که هر چند پیش نوشند در طلب و مستی